

بررسی مفهوم آزادی در اندیشه شهید مطهری و یاسپرس

یوسف دانشور نیلو*

زهرا طهماسبی بکتی**

چکیده

مسئله آزادی همواره در طول تاریخ مورد توجه بوده و با نگاه به تاریخ فلسفه درمی یابیم نظریه آزاد بودن انسان همیشه مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. آزادی همواره به عنوان یک نیاز اساسی و شاخص در زندگی فردی و اجتماعی، مطرح بوده است. دولت‌ها، زمانی از اعتبار کافی برخوردار خواهند بود که رابطه شان با آزادی را مطابق قوانین و شرایط حفظ کنند. اما به رغم کارآمدی مفهوم آزادی در حکومت‌ها و جوامع، میزان و نوع بهره‌مندی از آزادی، همواره منشأ اختلاف بین اندیشمندان و فلاسفه بوده است. این امر، ناشی از نوع رویکرد و ادراک فلاسفه از هستی و انسان است. در این بین شهید مطهری و یاسپرس از متألهین و اندیشمندانی هستند که نظرات ارزشمندی در این زمینه دارند؛ بنابراین هدف این پژوهش آن است که ضمن بیان مفهوم آزادی، جایگاه آن در اندیشه مطهری و یاسپرس مورد بررسی قرار گیرد. یافته‌های این پژوهش عبارت از اینکه: شهید مطهری و یاسپرس آزادی را یک امر مهم و اساسی در زندگی انسان‌ها می‌دانند، ضمن اینکه از نظر ایشان آزادی‌ای

* دانشیار گروه کلام و فلسفه دین، موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی علیه السلام قم، ایران (elahi@iki.ac.ir).

** دانشجوی دکتری دین پژوهی، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۹/۰۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۱/۲۹

دارای ارزش است که در ارتباط با خدا باشد. از نظر آن‌ها آزادی وجه ممیز انسان از سایر اشیا و حیوانات است. شهید مطهری آزادی را وسیله‌ای برای طریقت می‌داند، اما یاسپرس تا آخر به آزادی وفادار می‌ماند و بر آن تأکید می‌کند. این پژوهش، توصیفی تحلیلی است که به روش کتابخانه‌ای انجام شده است.

کلیدواژه‌ها: آزادی، مطهری، یاسپرس، انسان، اگزستانسیالیسم.

۱. مقدمه

یکی از مهم‌ترین مباحث فلسفی که از دیرباز تا کنون مورد توجه فلاسفه بوده، مسئله انسان و آزادی است. آزادی، یکی از ابعاد وجودی انسان است و به بیان بهتر، در کنار عقل و خرد، رکن دیگر وجود انسان است. در واقع، آزادی یکی از طبیعی‌ترین حقوق انسان است که خداوند همزاد با وی آفریده است (پهلوان، ۱۳۷۹: ۶). آزادی همواره به‌عنوان یک نیاز اساسی و شاخص در زندگی فردی و اجتماعی، مطرح بوده است. دولت‌ها و حکومت‌ها، زمانی از اعتبار کافی برخوردار خواهند بود که رابطه‌شان با آزادی را مطابق قوانین و شرایط حفظ کنند.

اما به‌رغم کارآمدی و اثربخشی مفهوم آزادی در حکومت‌ها و جوامع، میزان و نوع بهره‌مندی از آزادی، همواره منشأ اختلاف بین اندیشمندان و فلاسفه بوده است. این امر، ناشی از نوع رویکرد و ادراک فلاسفه از هستی و انسان است و این مسئله، باعث فراوانی دیدگاه‌ها و نظرات و عدم اجماع اندیشمندان در باره مفهوم آزادی شده است. علامه مصباح یزدی در این باره بیان می‌دارند: یکی از دلایل عدم دستیابی به تعریف واحد در مورد آزادی ناشی از اختلاف جهان‌بینی - ها است که در میان اندیشمندان آزادی مشاهده می‌شود. از این‌رو اگر در شناخت انسان اختلاف نظر وجود داشته باشد، دستیابی به تعریف واحدی که مورد پذیرش تمامی صاحب‌نظران باشد، امکان‌پذیر نخواهد بود؛ بنابراین، می‌توان گفت، واژه آزادی، مشترک لفظی است که در علوم فلسفی، روان‌شناسی، اخلاقی و حقوقی در معانی مختلفی به کار می‌رود، از این‌رو، پیدا کردن معنای جامعی برای معانی مختلف آن، بسیار مشکل است (مصباح یزدی، ۱۳۸۱: ۵).

از سوی دیگر عدم درک مفهوم آزادی و برداشت‌های ناصحیح از آن، باعث پیدایش ناهنجاری‌های اخلاقی و اجتماعی در جهان شده است؛ بنابراین برای پیشگیری از این امر بهره‌مندی از نظر متفکران و اندیشمندان می‌تواند کارآمد و تأثیرگذار باشد.

از جمله فلاسفه و متفکرانی که مفهوم آزادی را به‌خوبی مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار داده‌اند، شهید مطهری و یاسپرس هستند. یاسپرس یکی از فیلسوفان مطرح و خداباور فلسفه اگزیستانسیالیسم است که معتقد است: «معنا و مفهوم آزادی را که موضوع افسانه‌ها، نظریه‌های عقلانی علم اقتصاد، علم سیاست، ادبیات و مباحث امروزی انسان است، هم در زمره پیچیده‌ترین و متناقض‌ترین مفاهیم تمدن بشری، به‌خصوص جوامع غربی است، و نیز به‌عنوان عامل محرک و پویایی، خلاقیت و فساد را به همراه می‌آورد» (یاسپرس، ۱۳۷۷: ۳۰). یاسپرس می‌گوید: «ما همیشه بیش از آنیم که درباره خود می‌دانیم؛ آنچه بیرون از شناسایی ماست یک زمینه تاریک و یک ندانستگی مبهم نیست؛ بلکه همانا آزادی ما روشن‌ترین جنبه ماست؛ گو آنکه شناخت ابژکتیو آن برای ما ناشدنی است» (نقیب‌زاده، ۱۳۷۲: ۲۶۰). از آن جایی که یاسپرس اسم فلسفه خود را اصالت وجود یا وجود انسانی می‌نامد، نشان می‌دهد که در طول حیات خود، دغدغه او انسان بوده است. شهید مطهری نیز این دغدغه را در آثار خود عیان ساخته است. وی در کتاب‌های تکامل اجتماعی، انسان و سرنوشت، عدل الهی، مسئله حجاب و... آزادی را از زوایای مختلف مورد توجه قرار داده است و در بعضی از موارد نظرات فیلسوفان اگزیستانسیالیست را مورد نقد و بررسی قرار داده است. در این پژوهش بر آنیم، دیدگاه شهید مطهری به‌عنوان اندیشمندی مسلمان با دیدگاه یاسپرس به‌عنوان متفکر خداباور مسیحی در زمینه آزادی مورد بررسی قرار دهیم و وجوه اشتراک و اختلاف دیدگاه‌های آن‌ها را بیان نماییم.

درمورد جایگاه آزادی از نظر شهید مطهری و مقایسه آن با اندیشه یاسپرس اثر مکتوب در قالب کتاب یافت نشد؛ اما مقالات و پایان‌نامه‌هایی در این باره، نگاشته شده که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

محمد رضا علی‌زاده امام زاده (۱۳۹۳) در مقاله «بررسی تطبیقی مفهوم آزادی و مصادیق آن در اندیشه‌های کارل یاسپرس و مولوی» آزادی را از نگاه مولانا جلال‌الدین محمد بلخی و یاسپرس مورد بررسی قرار داده است. در این مقاله نویسنده ضمن تبیین اهمیت آزادی در آثار و اندیشه‌های

مولانا و یاسپرس، سعی در بررسی شباهت‌ها و افتراق نظریه‌ها و اندیشه‌های آنها در زوایای گوناگون وجود انسانی کرده است. ابراهیم موید اسلامی (۱۳۸۶) نیز در پایان‌نامه خود با عنوان «آزادی و نسبت آن با انسان در نگاه سارتر و یاسپرس» باهدف مفهوم آزادی و نسبت آن با انسان در اندیشه‌های دو متغیر اگزیستانسیالیست، دریافته که، انسان یگانه موجودی است که آگاهی دارد و هرگاه بخواهیم آگاهی مقدم بر هر تأملی را بررسی نماییم ویژگی وجود او چون چیزی که هنوز یگانه هست، نمود می‌یابد. بودنی که در طی دست به انتخاب زدن شکل می‌گیرد. علیرضا دانا (۱۳۸۸) در رساله خود تحت عنوان «مقام انسان از دیدگاه علامه طباطبایی و کارل یاسپرس» بیان کرده: مقام انسان در آرای یاسپرس و علامه طباطبایی، بیشتر به موضوع ماهیت و شأن وجودشناختی انسان معطوف است و کمتر به هویت اجتماعی یا جایگاه هنجاری او در میان موجودات دیگر اشاره دارد. در این پژوهش چیهستی انسان و امکان شناخت او از منظر هر دو متفکر بررسی شده و باتوجه به اشتراک آنها در متحول بودن وجود انسان و تلبس دائمی او، نتیجه گرفته شده است که امکان ارائه یک تعریف دقیق و جامع نهایی از انسان وجود ندارد. یاسپرس هماهنگ با سایر اگزیستانسیالیست‌ها، ارتباط با دیگران را یکی از ارکان به فعلیت رسیدن انسان می‌داند و بر رابطه انسان با خدا که آن را متعالی نامیده، تأکید می‌نماید. در نظام فکری علامه، چهره واقعی انسان در پرتو شناخت نفس جلوه نموده و خودشناسی بهترین و کامل‌ترین طریق ارتباط با خداوند و نیل به معرفت او قلمداد گردیده است. محمد بهرامی (۱۳۷۸) در مقاله «قرآن و آزادی از منظر استاد مطهری» دیدگاه‌های شهید مطهری را درباره آزادی و مباحث پیرامونی آن از منظر آموزه‌های قرآن مورد بررسی قرار داده است. چنان‌که ملاحظه می‌شود، این پژوهش‌ها علی‌رغم بررسی دیدگاه یاسپرس و شهید مطهری در مورد آزادی تداخلی با پژوهش حاضر ندارند. اهمیت موضوع از آنجاست که در حدود یک قرن، آموزه‌های فلسفه اگزیستانس، به‌ویژه مسئله آزادی، تأثیر بسیاری بر فلسفه و الهیات و اخلاق گذاشته و جامعه غرب را تحت تأثیر خود قرار داده است. از سوی دیگر در بین متفکران و فلاسفه اسلامی، استاد مطهری از جمله متفکرانی است که با مکاتب الهیاتی و فلسفی غرب آشنا بوده و بعضی از این مکاتب را بادقت مورد نقد و بررسی قرار داده و نکته‌های نغز و قابل‌توجهی در باره این مکاتب بیان داشته است. از این‌رو نحوه ارزیابی و تعاملات ایشان با فلسفه اگزیستانس به‌ویژه مفهوم آزادی به‌منزله موضوع این نوشتار

انتخاب گردیده است تا بدین وسیله بتوان دریافت که بین اندیشه‌ی سنتی و اندیشه‌های متعلق به تمدن‌های دیگر پیرامون آزادی انسدادی نبوده است و متفکران سنتی ما ضمن گفت‌وگوی صحیح و عالمانه توانسته‌اند عناصر مثبت و اصیل را در فرهنگ‌های دیگر بشناسند و آن‌ها را در دیدگاه‌های خود بگنجانند. این وسعت نظر و ارتباط با دیگر اندیشه‌ها ضامن حیات و پویایی تفکری الهیاتی - فلسفی می‌شود؛ ضمن اینکه عدم شناخت و بررسی مفهوم آزادی در سایر مکاتب این امکان را فراهم می‌سازد، افراد جامعه تحت تأثیر این مکاتب قرار گرفته و زمینه‌های پیدایش انحرافات فکری، اخلاقی و اجتماعی در آن گردد.

۲. انسان از نظر شهید مطهری و یاسپرس

تعریف آزادی با تعریف انسان ارتباط تنگاتنگی دارد؛ چرا که متعلق آزادی خود انسان است. براین اساس هر تعریفی از انسان در درک و برداشت از آزادی تأثیر خواهد داشت، بلکه بدون در نظر گرفتن مفهوم انسان، تعریف آزادی ممکن نخواهد بود. به دیگر سخن: هر کس که انسان را موجودی آزاد می‌داند، بیش از آن باید بداند که آدمی از چه چیز، در چه چیز و برای چه چیز باید آزاد باشد، و این خود مبتنی بر آن است که نخست ماهیت انسان، گوهر وجودی او و توان‌ها و استعدادها و غایت نهایی آفرینش او را بشناسد (دژاکام، ۱۳۷۷: ۴۶). براین اساس قبل از اینکه به مفهوم آزادی از دیدگاه استاد مطهری و یاسپرس بپردازیم، به اجمال مفهوم انسان و ابعاد آن را از دیدگاه این دو اندیشمند بررسی می‌نماییم.

تعاریف بسیاری از حقیقت و ماهیت انسان شده است؛ مثلاً در اصطلاح فلاسفه، انسان جنس او و ناطق فصل اوست. همچنین انسان با تعبیرها و تعریف‌های مختلف و متفاوتی از سوی اندیشمندان معرفی شده است از قبیل لایتناهی، آرمان‌خواه، ارزش‌جو، آینده‌نگر، عصیان‌گر، اجتماعی، خواستار زیبایی و... بدیهی است که هریک از این امتیازات به جای خود صحیح است ولی هیچ‌کدام انسان را به طور کامل معرفی نمی‌کنند (سعادت‌فر، ۱۳۸۷). اما مطهری در تعریف انسان از تعبیری استفاده می‌کند که شاید بتوان گفت بیان‌کننده جامع تفاوت‌های اساسی انسان و حیوان است. او می‌گوید: «انسان حیوانی است که با دو امتیاز علم و ایمان از دیگر جانداران امتیاز یافته است» (مطهری، ۱۳۸۷، ج ۲: ۲۵). مطهری ایمان را اعتقاد قلبی انسان می‌داند و بیان

می‌کند انسان بدون داشتن ایده و آرمان و ایمان نمی‌تواند زندگی سالم داشته باشد. انسان فاقد هرگونه ایده و ایمان، یا به‌صورت موجودی غرق در خودخواهی درمی‌آید که هیچ‌وقت از لاک منافع فردی خارج نمی‌شود و یا به‌صورت موجودی مردود و سرگردان که تکلیف خویش را در زندگی در مسائل اخلاقی و اجتماعی نمی‌داند (مطهری، ۱۳۸۷: ج ۲: ۴۰) سپس در تعریف ایمان چنین می‌گوید: گرایش‌های معنوی و والای بشر، زادهٔ ایمان و اعتقاد و دلبستگی‌های او به برخی حقایق در این جهان است که آن حقایق، هم ماورای فردی است، عام و شامل است، و هم ماورای مادی است، یعنی از نوع نفع و سود نیست. این گونه ایمان‌ها و دلبستگی‌ها، به‌نوبهٔ خود، مولود برخی جهان‌بینی‌ها و جهان‌شناسی‌هاست که از طرف پیامبران الهی به بشر عرضه شده است. این گرایش‌های والا و معنوی و فوق حیوانی انسان آنگاه که پایه و زیربنای اعتقادی و فکری پیدا کند، نام «ایمان» به خود می‌گیرد (مطهری، ۱۳۸۷، ج ۲: ۲۴).

از نظر مطهری، انسان موجودی است که مسیر تکاملی او از حیوانیت آغاز می‌شود و به‌سوی انسانیت کمال می‌یابد. «روح انسان» در دامن جسم زاییده می‌شود و تکامل می‌یابد و به استقلال می‌رسد. حیوانیت انسان نیز، به‌منزلهٔ لانه و آشیانه‌ای است که انسانیت در او رشد می‌یابد و متکامل می‌شود (مطهری، ۱۳۸۷، ج ۲: ۲۶).

استاد مطهری ویژگی‌های انسان را این‌گونه بیان می‌کنند: انسان خلیفه خدا در زمین است، فطرتاً با خدا آشنایی دارد، به خدای خویش در عمق وجدان خویش آگاهی دارد، ظرفیت علمی انسان فراتر از سایر موجودات است، در سرشت انسان علاوه بر عناصر مادی عنصر ملکوتی و الهی وجود دارد، و دارای شخصیتی مستقل و آزاد است که رسالت و مسئولیت دارد. انسان مختار است یکی از دو راه سعادت و شقاوت را اختیار کند (مطهری، ۱۳۸۵، ج ۲: ۲۶۸-۲۷۲).

در اندیشه یاسپرس حرکت فلسفی از توجه به انسان و شناخت او آغاز می‌شود. از نظر یاسپرس تنها روزنه شناخت‌پذیر در مباحث فلسفی وجود انسان است که می‌تواند به خود آگاه شود و از خود بیرون بایستد و با غیر خود ارتباط برقرار کند. وی بر این عقیده است با محوریت شناخت انسان، کار و تفکر فلسفی ممکن می‌شود (یاسپرس، ۱۳۷۸: ۶۶).

یاسپرس در پاسخ به چیستی انسان می‌گوید:

کالبدشناسی او را به‌عنوان جسم، روان‌شناسی او را به‌عنوان روح و در فعالیت ناخودآگاهش مطالعه می‌کند؛ جامعه‌شناسی به‌عنوان یک موجود اجتماعی او را مورد مطالعه قرار می‌دهد؛ مارکسیسم او را به‌صورت موجودی که به‌وسیله کارش شناخته می‌شود و به‌وسیله تولید بر طبیعت استیلا پیدا کرده تا پیشرفت اجتماعی را میسر سازد، مطرح می‌نماید. اما این نظریات هیچ‌کدام انسان را به‌صورت کل درک نمی‌کنند و هنگامی که ادعای معرفت درباره کل انسان را می‌کنند بینش حقیقی درباره انسان را از دست می‌دهند. علوم انسانی از قبیل جامعه‌شناسی، روانکاوی و مردم‌شناسی توفیق یافته‌اند بعضی از جنبه‌های انسانی را توصیف نمایند، در صورتی که نتایج حاصله از تحقیقات آن‌ها انسان را آن‌طوری که هست بیان نمی‌کنند؛ زیرا انسان کششی است از آنچه هست به‌سوی آنچه نیست. او جریان غیر قابل تملک است. انسان به‌عنوان صرافت باز به‌سوی امکان، نمی‌تواند خود را به یک نتیجه تقلیل دهد. داده‌های علوم یادشده ممکن است دارای ارزش باشند ولی به‌محض اینکه به طور جزئی اظهار نظر می‌کنند از قلمرو اجتماعی احتمالی مخصوص خودشان خارج می‌شوند (نوالی، ۱۳۷۳: ۱۷۲).

بنابراین به گفته یاسپرس کوشش‌های علوم تجربی، روان‌شناسی، متافیزیک جزمی و الهیات برای شناختن انسان به پندار خطا می‌انجامد (نقیب‌زاده، ۱۳۷۲: ۲۶۱) در واقع یاسپرس معتقد است انسان موجودی غیر قابل توصیف است. شناخت انسان نمی‌تواند او را در وضع خاصی محدود کند، انسان با اراده خود حدود شخصیت و ماهیت خود را مشخص می‌سازد. معنی شناخت جز به تصاحب صاحب آن آشکار نمی‌شود. نقش شناخت به تصمیم انسان مربوط است. از آنجایی که انسان محور همه مسائل فلسفی یاسپرس است، بنابراین از نظر وی علوم انسانی او را به صورت‌های مختلف درک و تحلیل می‌کنند (نوالی، ۱۳۷۳: ۱۷۳).

یاسپرس ابعاد انسان را به: بعد تجربی، آگاهی کلی، مرتبه روح و مرتبه هستی تقسیم می‌کند (بلاکهام، ۱۳۵۷: ۷۱) و ویژگی‌های انسان را این‌گونه بیان می‌کند: انسان موجودی با ارزش است که از خدمتگزاری به او نباید فروگذاری کرد و همواره باید مورد تجلیل و تکریم قرار گیرد، البته این سخن به معنای هم رتبه بودن انسان با خدا و به مقام خدایی رساندن انسان نیست؛ چراکه هرگونه انسان‌پرستی ناروا است و برتری انسان در محدوده انسانی رواست نه مافوق انسان (نصری، ۱۳۷۵: ۴۹-۵۰). یاسپرس اصالت را به فرد می‌دهد و بیان می‌دارد هرچه انسان خود را از «کل» جدا سازد و به فردیت خویش پایبند باشد بیشتر خود را تحقق خواهد بخشید. یاسپرس معتقد است که

انسان یک موجود اجتماعی است ولی نه مانند فردی از یک گروه یا سلولی در اندامی؛ بلکه وی به‌عنوان یک «شخص» در میان اجتماع و اشخاص قرار دارد. اشخاص که هر یک از آزادی برخوردارند و در روابط اجتماعی مجذوب گروه خاصی نمی‌شوند (نصری، ۱۳۷۵: ۴۹-۵۶) از نظر یاسپرس وجدان آدمی ندایی است که انسان را به تبیین و تشخیص و نیکی و بدی و در نهایت به انتخاب فرامی‌خواند. وجدان آدمی باعث می‌شود انسان به طور مستقل تصمیم بگیرد و به خواسته‌های خود جامه عمل بپوشاند.

۳. بررسی نظر شهید مطهری و یاسپرس در مورد انسان

از موارد مورد اختلاف این دو اندیشمند و متفکر «حقیقت انسان» است. یاسپرس در معرفی انسان در همان مسیر سنتی مکتب اگزیستانسیالیسم و متأثر از یافته‌های پیشینیان مانند کگار، هگل و کانت فلسفه خود را آغاز می‌کند (کرمی، ۱۳۸۲: ۹۳). شرایط انسان مدرن و تفرد انسانی و تنهایی او در این شرایط، اصل آزادی و اختیار و نقش انتخاب و تصمیم در ساختن و تعیین انسان، حذف ارزش‌های اخلاقی، طرح موقعیت‌های مرزی ارتباط و نقش آن در خروج انسان از ابهام و نیز حضور و نقش متعالی جملگی عقایدی است که یاسپرس بر آنها تأکید داشته و فلسفه خود را آغاز نموده است و بر اساس همین عقاید و عوامل است که او از انسان هیچ‌گونه تعریفی ارائه نکرده است. وی سعی نموده با بررسی شرایط وجودی انسان و نقش ارتباط در زندگی او، به انسان تعیین بخشد. او می‌گوید: هیچ‌دانشی نمی‌تواند او را به ما بشناساند. اصل و عصاره انسان را وجود می‌داند و این وجود هرگز ممکن نیست، مورد شناسایی قرار گیرد. از سوی دیگر یاسپرس وجود انسان را بدون تعالی بی‌معنا می‌داند. وجود، اصلی‌ترین همه مفاهیم است که به کمک آن، سایر مفاهیم فهمیده می‌شود و واقعیت وجود، بی‌واسطه‌ترین و اصلی‌ترین تجربه از واقعیت است. آگاهی انسان از وجود، بی‌واسطه و شهودی است و با هیچ تحلیل ذهنی، قابل حصول نیست. وجود محض، نه به صورت شیء خارجی مادی درمی‌آید تا بتوان آن را درک کرد، و نه به مفهومی متناهی در ذهن تبدیل می‌شود تا بتوان آن را منطقاً تعریف کرد. بنابراین فلسفه یاسپرس، انسان‌محور است؛ یعنی نقطه آغاز و پایان آن انسان است. وی معتقد است انسان موجودی است که هیچ ماهیت و حقیقت از پیش تعیین شده‌ای ندارد. بنابراین انسان در ذیل تعریف ثابتی نمی‌گنجد. عبارت معروفی که یاسپرس دارد این است

که می‌گوید ما می‌توانیم انسان باشیم اما نمی‌دانیم که چیستیم، بنابراین هر گونه ذات و ذاتیاتی را از انسان نفی می‌کند. یاسپرس تنها در خصوص شناخت انسان می‌گوید ما فقط می‌توانیم تا حدی انسان را توصیف کنیم (یاسپرس، ۱۹۴۹: ۶۱).

انسان‌شناسی استاد مطهری چند بعدی و متأثر از منابع معرفتی گوناگون است. مهم‌ترین و اساسی‌ترین منبع وی برگرفته از آیات قرآن کریم و احادیث است. مطهری در خصوص شناخت حقیقت انسان معتقد است باید حقیقت و ماهیت انسان را شناخت تا بتوان برای او برنامه‌ریزی نمود. ایشان برای ارائه تفسیری واقعی از ماهیت و حقیقت انسان از واژه فطرت استفاده می‌کند این واژه از آیات قرآن کریم گرفته شده است. استاد در تشریح فطرت می‌گوید: امور و ویژگی‌هایی است که انسان ابتدائاً و ذاتاً و به طور غیراکتسابی و بالقوه دارای آن است و به نحو امکان استعدادی در انسان وجود دارد اموری که ماوراء حیوانی و الهی است. از این رو شهید مطهری، به مسئله فطرت اهمیت فراوانی داده است و فطرت را ام‌المسائل اسلامی و انسانی می‌داند. ایشان در تشریح ابعاد وجودی انسان دو بعد جسمی و روحی را در نظر می‌گیرد و برای روح یا نفس انسانی، مراتبی را بیان می‌کند که این مراتب دارای شدت و ضعف هستند و به اصطلاح مشکک‌اند. شهید مطهری این مراتب را شامل نفس اماره، لوازمه، ناطقه یا متفکره، عاقله یا ملهمه، مطمئنه، راضیه و مرضیه می‌داند و مرتبه نفس مرضیه را بالاترین مرتبه وجودی انسان می‌شمارد. اما یاسپرس مراتب وجودی انسان را شامل وجود تجربی یا دازاین، آگاهی کلی، مرتبه روح و مرتبه هستی می‌داند و مرتبه هستی را بالاترین مرتبه وجود انسان می‌داند و معتقد است انسان در این مرتبه به اصل و خاستگاه خود توجه کرده و هستی خود را شکل می‌دهد.

بنابراین به نظر می‌رسد، جناب یاسپرس با این عقیده که انسان را فراتر از تعریف می‌داند و به تعریفی حقیقی از انسان نمی‌پردازد، تفکری اومانستی دارد و تفکر او همچون سایر فلسفه‌های اگزیستانسیالیستی، انسان‌گرایانه است. برخلاف شهید مطهری که انسان را قابل تعریف می‌داند و در تفکر او فطرت انسان گوهری ملکوتی و ماورایی است که در نهاد آدمی قرار گرفته است. ایشان با اشاره به بعد حیوانی در انسان آن را همچون آشیانه‌ای برای رشد و ترقی بعد روحی قلمداد می‌کند و معتقد است سیر تکاملی انسان از حیوانیت آغاز می‌شود. در حالی که در نظر یاسپرس چهار مرحله ابعاد وجودی انسان راهی به سوی شناخت بیشتر انسان است و مرتبه هستی را مرحله

کشف حقیقت و رسیدن به وجود اصیل می‌داند. از نظر یاسپرس تنها وجدان انسانی ملاک خیر و شر و یک مرجع ثابت عینی برای فرد است. درحالی‌که از نظر مطهری دین پشتوانه انسان است. زیرا انسان دارای یک سلسله خواسته‌هایی است که فقط دین پاسخگوی آنهاست. بنابراین یک تئوری کلی و منسجم و هماهنگ برای انسان لازم است. انسان بدون هدایت بیرونی به شاهراه سعادت نمی‌رسد.

۴. مفهوم آزادی در اندیشه شهید مطهری و یاسپرس

۴.۱. آزادی در اندیشه یاسپرس

یاسپرس در تعریف آزادی می‌گوید: آزادی را نمی‌توان به‌صورت مفهومی تعریف کرد، چراکه آزادی موضوع نیست و وجودی مجزا از انسان ندارد که بتوان به‌طور عینی به آن نگریست و از آن تعریف مفهومی ارائه داد. از نظر وی، آزادی همان چیزی است که کانت آن را «غیر قابل ادراک» می‌داند (یاسپرس، ۱۳۷۷: ۳۰). سؤال از آزادی ریشه در وجود انسان دارد. بدون اینکه انسان آزاد باشد، نمی‌تواند از آزادی سؤال کند. بنابراین یا آزادی وجود ندارد و یا سؤال از آن در ارتباط با خود آزادی است. آزادی را از راه تصور و تصدیق و براهین عقلی نمی‌توان اثبات کرد باین‌حال آزادی از ویژگی‌های بودن انسانی همانا هستی او شمرده می‌شود (نقیب‌زاده، ۱۳۷۲: ۲۷۲).

یاسپرس معتقد است انسان تنها باشنده‌ای است که از آزادی برخوردار است و هستی خویش را می‌سازد (نصری، ۱۳۷۵: ۱۹۹). یاسپرس معتقد است بین آزادی با انتخاب، آگاهی، اختیار، مسئولیت رابطه وجود دارد؛ یاسپرس در خصوص انتخاب انسان می‌گوید: انسان باشنده‌ای است در میان امکان‌های گوناگون ناگزیر از برگزیدن، برگزیدنی که چه‌بسا خطرکردن و دل به دریا زدن است چرا که او ساخته همین‌گزینه‌هاست (یاسپرس، ۱۹۹۱: ۲۰۵).

از نظر یاسپرس آزادی اراده و اختیار مبنای مسئولیت انسان است. انسان فوران آزادی، استعداد و قوه است. او نباید از پذیرش مسئولیت سرباز زند، چرا که مالک تصمیم خودش و راه انتخاب شده‌اش است. هرچند به‌طور عینی نمی‌داند که کجا باید تصمیم بگیرد و کجا نباید تصمیم بگیرد. ولی درهرحال باید دل به دریا زده و انتخاب کند. مسئولیت انسان هم بر عهده گرفتن وهم دل به دریا زدن و با انتخاب خویش، خود را ساختن است، بنابراین، آزادی در کانون

و عمق وجود انسان است. او حتی گوهر وجود آدمی را گاه عین آزادی می‌داند و معتقد است که آزادی با مسئله مهم انتخاب پیوند دارد که مسئولیت اخلاقی را به میان می‌آورد (نوالی، ۱۳۸۳: ۱۷۶ و ۱۹۴). یاسپرس بر این باور است که انسان تنها محصول وقایع نیست. وی بیان می‌دارد که من می‌دانم که وجود دارم، کاری انجام می‌دهم و از انجام آن آگاهی دارم. اگر چه پایان هر چیزی مرگ است. اما انسان از مردن خود نیز آگاه است. دانشی که من این چنین انفعالی و از سر ضرورت به دست می‌آورم، مرا از قید ضرورت آزاد نمی‌کند. اما مرا بر می‌انگیزاند که به فراسوی ضرورت محض نیز بیندیشم. آنگاه که به خود می‌پردازم، و به فهم کارهایی که باید انجام دهم، می‌رسم، لحظه آزادی من فرامی‌رسد. باین‌همه تنها دانش مرا آزاد نمی‌کند، اما بی آن نیز آزادی وجود ندارد (یاسپرس، ۱۳۷۸: ۱۵۹).

۴.۲. آزادی در اندیشه مطهری

استاد مطهری یکی از بهترین ارزش‌های انسانی را داشتن آزادی می‌داند و آن را جزو معنویات انسان تلقی می‌کند. از نظر وی آزادی برای انسان ارزشی فراتر از ارزش‌های مادی دارد. وی در این باره بیان می‌کند «انسان‌هایی که بویی از انسانیت برده‌اند، حاضرند با شکم گرسنه و تن برهنه و در سخت‌ترین شرایط زندگی کنند، ولی در اسارت یک انسان دیگر نباشند، آزاد زندگی کنند» (مطهری، ۱۳۷۳ الف: ۴۸).

شهید مطهری در تفسیر و تبیین مفهوم آزادی، یک معنای سلبی در نظر می‌گیرد که عبارت است از نبودن مانع. یعنی این که بشر از هر قید و بندی که جلو تکامل و رشد معنوی و مادی او را به سوی کمال می‌گیرد، فارغ و رها باشد. [آزادی] یعنی جلوی راهش را نگیرند، پیش رویش مانع ایجاد نکنند. ممکن است یک موجود زنده امنیت داشته باشد، عوامل رشد هم داشته باشد، ولی در عین حال موانع، جلو رشدش را بگیرند... انسان‌های آزاد، انسان‌هایی هستند که با موانعی که در جلو رشد و تکاملشان هست، مبارزه می‌کنند. انسان‌هایی هستند که تن به وجود مانع نمی‌دهند (مطهری، ۱۳۷۲: ۲۷۰).

مطهری، آزادی را نبود بازدارنده در راه رسیدن به کمال، تکامل، رشد و تعالی، تعریف می‌کند و می‌گوید: «آزادی یعنی نبودن مانع، نبود جبر، نبود هیچ قیدی در سر راه، پس آزادم و می‌توانم

راه کمال خودم را طی کنم» (مطهری، ۱۳۸۶، ج ۱: ۱۱۷). ایشان همچنین، قائل به آن است که آزادی به این معناست که عمل او از خواست و رضایت کامل و تصویب قوه تمییز او سرچشمه می‌گیرد و هیچ عاملی او را برخلاف میل و رغبت و رضا و تشخیص او وادار نمی‌کند.

ایشان در دفاع از آزادی انسان می‌گوید: بشر مختار و آزاد آفریده شده است. یعنی دارای عقل و فکر و اراده است. بشر همیشه خود را در سر چهارراهی‌هایی می‌بیند و هیچ‌گونه اجباری ندارد که فقط یکی از آنها را انتخاب کند. سایر راه‌ها بر او بسته نیست. انتخاب یکی از آن‌ها به نظر و فکر و اراده و مشیت شخصی او مربوط است، یعنی طرز فکر و انتخاب اوست که یک راه خاص را انتخاب می‌کند، از اینجاست که سعادت و شقاوت هر کسی به راهی است که برای خود انتخاب می‌کنند (مطهری، ۱۳۷۴: ۳۸۵).

از نظر ایشان، انسان باید آزاد باشد تا به رشد و تکامل برسد و این رشد و تکامل به سه چیز یعنی تربیت، امنیت و آزادی نیاز دارد؛ بنابراین، انسان‌های آزاد، انسان‌هایی هستند که با موانعی که در جلوی رشد و تکاملشان هست، مبارزه می‌کنند و تن به وجود مانع نمی‌دهند؛ لذا، کسی که به‌عنوان آزادی در راستای گسترش فساد و رذایل اخلاقی تلاش می‌دارند، مخالف آزادی است. شهید مطهری این نوع آزادی را تکامل‌آفرین می‌داند و می‌گوید انسان باید از سه چیز آزاد باشد: از اسارت طبیعت آزاد باشد. انسانی که در زندان نمین حبس شده است، باید تلاش کند و به تکاپو برخیزد، تا بر آن چیره شود و آزاد گردد. اگر استقلال و آزادی انسان را در برابر طبیعت در نظر بگیریم، بدون شک انسان در برابر طبیعت استقلال و آزادی بیشتری پیدا کرده و از اسارت طبیعت بیشتر آزاد شده است. همچنین، انسان باید از هواهای نفسانی خود، آزاد و رهایی یابد. یعنی آزادی معنوی پیدا کند. آزادی معنوی آزادی است که انسان از نظر اخلاق و معنویت آزاد باشد. یعنی وجدان و عقل خود را آزاد نگه دارد و به‌اصطلاح دینی تزکیه نفس و تقوا داشته باشد و اسیر شهوت و خشم و حرص و آز خودش نباشد (مطهری، ۱۳۸۸: ۹۵).

ایشان یکی دیگر از ویژگی‌های آزادی تکامل‌آفرین را، رها بودن انسان از محکومیت سایر انسان‌ها می‌داند که همان آزادی اجتماعی است. به این معنا که بشر باید در جامعه از ناحیه افراد دیگر، آزادی داشته باشد. یعنی سایرین مانعی در راه رشد و تکامل او نباشند و او را محدود نکنند، جلوی فعالیت انسان را نگیرند و او را سلب اختیار و استثمار نکنند «یکی از اهداف انبیا این بوده

است که به بشر آزادی اجتماعی دهند و افراد را از اسارت و بندگی و بردگی یکدیگر نجات دهند و با انواع وابستگی‌ها و بردگی‌های اجتماعی مبارزه نمایند» (مطهری، ۱۳۸۶، ج ۲: ۴۸۹).

مبانی آزادی از نظر شهید مطهری

- فطرت

از نظر استاد مطهری، همان‌طور که عبارت «غریزه» در مورد حیوانات به کار برده می‌شود، در مورد انسان هم لغت «فطرت» استعمال می‌شود. فطرت مانند طبیعت و غریزه، یک امر تکوینی است؛ یعنی جزء ذات و سرشت انسان است و اکتسابی نیست؛ امری است که از غریزه آگاهانه‌تر است. انسان آنچه را که می‌داند می‌تواند بداند که می‌داند؛ یعنی انسان یک سلسله فطریات دارد و می‌داند که چنین فطریاتی دارد (ر.ک: مطهری، ۱۳۷۰: ۳۳). از دیدگاه استاد مطهری، اختیار و آزادی جز با قبول آنچه در اسلام به نام «فطرت» نامیده می‌شود و قبل از اجتماع در متن خلقت به انسان داده شده است، معنی پیدا نمی‌کند (مطهری، ۱۳۷۵: ۴۲۱).

- جبر و اختیار

از نظر شهید مطهری مبانی آزادی عبارت‌اند از عقل، اراده، فطرت و جبر و اختیار. ایشان در توضیح این موارد بیان می‌دارد: آزادی ارتباط وثیقی با مسئله جبر و اختیار دارد (مطهری، ۱۳۷۲ ب: ۳۴۶). جبر یعنی حتمیت و اجتناب‌ناپذیری و به اصطلاح فلاسفه، ضرورت و وجوب که در مقابل اختیار و آزادی قرار می‌گیرد (مطهری، ۱۳۷۵: ۱۸۰). ارتباط این مسئله با آزادی از این جهت است که «آیا انسان در انجام فعالیت‌های خویش آزادی و اختیار دارد یا مجبور است؟»

از نظر شهید مطهری، فراوانی و کثرت مباحث «جبر و اختیار» موجب ابهام خاصی در مفهوم جبر و اختیار گشته و هر گروهی به حسب ادراک و سلیقه خود از جبر و اختیار، تعریف و تفسیر خاصی ارائه داده‌اند. اما از نظر ایشان، با وجود این همه ابهام و اختلاف، یک وجه مشترک در همه این مباحث و گفتگوها موجود است و آن این که همه سعی کرده‌اند «حدود آزادی انسان در عمل» را بیان نمایند و به عبارت دیگر خواسته‌اند تعیین کنند که آیا بشر در اعمال خویش آزاد است یا آزاد نیست، اگر آزاد است، این آزادی چگونه است؟ از نظر ایشان، ضرورت افعال و حرکات انسان در نظام هستی منافاتی با اختیار و آزادی انسان ندارد؛ زیرا هر معلولی که ضرورت پیدا می‌کند به واسطه علت تامه‌اش ضرورت پیدا می‌کند، افعال انسان نیز با پیدایش علت تامه آن‌ها

ضرورت پیدا می‌کند. علت تامه فعل انسان مرکب است از مجموع غرایز، خواست‌ها، عواطف و سوابق ذهنی و قوه عقل و سنجش و موازنه و مآل‌اندیشی و قدرت عزم و اراده و در نهایت چنین نتیجه‌گیری می‌کنند که: پس درست است که هر فعلی از افعال انسان، اگر محقق شد، طبق ضرورت تحقق پیدا می‌کند و اگر ترک شد، طبق ضرورت ترک می‌شود، ولی آن علتی که به تحقق آن فعل یا ترک آن فعل ضرورت داده همانا اراده و اختیار و انتخاب خود انسان است نه چیز دیگر، و معنای این ضرورت در اینجا این است که افعال انسان به اختیار ضرورت پیدا می‌کند و این ضرورت منافی با اختیار نیست، بلکه مؤید و مؤکد آن است (مطهری، ۱۳۷۴: ۱۶۴).

مطهری پس از برشمردن تمام راه‌هایی که بشر در مسئله «جبر و اختیار» پیش گرفته است، این نظریه محققین حکمای اسلامی را می‌پذیرد که نظام هستی نظام ضروری است و استثناپذیر هم نیست و در عین حال انسان در انجام رفتارهای خود، مختار و آزاد است و بالاترین میزان آزادی برای انسان موجود است و این اختیار و آزادی با ضرورت نظام هستی منافات ندارد.

– عقل و اراده

از نظر استاد مطهری، بشر، به نیروی «اراده» و «عقل» مجهز است و از این طریق می‌تواند در مقابل امیال مقاومت و ایستادگی نماید و خود را از نفوذ جبری آن‌ها آزاد کند و بر همه میل‌ها «حکومت» کند... این توانمندی از مختصات انسان است و در هیچ حیوانی یافت نمی‌شود و همین است که انسان را شایسته «تکلیف» کرده است و همین است که به انسان حق انتخاب می‌دهد و همین است که انسان را به صورت یک موجود واقعاً آزاده و انتخاب‌گر و صاحب‌اختیار در می‌آورد (مطهری، ۱۳۷۲: ۲۸۳).

بنابراین، از نظر استاد مطهری، آزادی هدف زندگی محسوب نمی‌شود، بلکه کمال آدمی است و به همین خاطر به اگزیستانسیالیست‌ها ایراد می‌گیرند که بین هدف و وسیله دچار خطا شده و اشتباه کرده‌اند.

آزادی برای انسان کمال است؛ ولی آزادی؛ کمال وسیله‌ای است نه کمال هدفی. هدف انسان این نیست که آزاد باشد، ولی انسان باید آزاد باشد تا به کمالات خودش برسد؛ چون آزادی یعنی اختیار، انسان در میان موجودات تنها موجودی است که خود باید راه خود را انتخاب کند. آزادی خودش کمال نیست، وسیله کمال بشریت است (مطهری، ۱۳۷۳: ۳۴۶).

بنابراین، آزادی از دید مطهری از حقوق انسانی و مقدمات بشری است و آزادی ای معتبر است که در مسیر رشد و تکامل انسان باشد و سبب شکوفایی انسان گردد، زیرا اگر انسان آزاد نباشد، نمی‌تواند استعدادهای خود را به فعلیت برساند.

۴.۳. تحلیل دیدگاه شهید مطهری و یاسپرس در باره آزادی

استاد مطهری آزادی را یکی از مهم‌ترین و بهترین ارزش‌های انسانی دانسته و آن را در زمره معنویات انسان (چیزهایی که مافوق حد حیوانیت انسان است) بر می‌شمارد و می‌گوید: «آزادی برای انسان ارزشی مافوق ارزش‌های مادی است. انسان‌هایی که بویی از انسانیت برده‌اند، حاضرند با شکم‌گرسنه و تن برهنه و در سخت‌ترین شرایط زندگی کنند، ولی در اسارت یک انسان دیگر نباشند، آزاد زندگی کنند» (مطهری، ۱۳۷۳: ۴۸).

وی آزادی به معنای رهایی‌یافتن، خلاصی، حریت، توانمندی و قدرت انتخاب، قدرت عمل یا ترک عمل است. آزادی در اندیشه مطهری عبارت است از لزوم نبودن مانع در مقابل انسان یا توانایی پس‌زدن و از بین بردن موانع برای رسیدن به هدف. از نظر وی آزادی انسان در کارهایی که ارادی بروز می‌کند. انسان‌ها از نظر مطهری همواره در مسیر خود با انتخاب‌های متعددی روبرو هستند که در این مسیر آزادند هر مسیری را که تشخیص می‌دهند انتخاب نمایند.

بنابراین، آزادی در انتخاب هر مسیری وابسته به طرز تفکر انسان وابسته است. مطهری بر این باور است که آزادی انسان در انتخاب مسیر عالی‌ترین شکل تسلط انسان بر سرنوشت خویش است و از طریق آزادی است که انسان به رشد و تکامل می‌رسد. از نظر مطهری آزادی در سه چیز خلاصه می‌شود:

(۱) آزادی تکامل‌آفرین (آزادی اجتماعی)؛ (۲) آزادی از اسارت طبیعت؛ (۳) آزادی از هوای نفسانی (آزادی معنوی).

از نظر مطهری بین سه ویژگی آزاد بودن، مختار بودن و مسئولیت‌پذیر بودن ارتباط دوسویه برقرار است. به عقیده مطهری آزاد بودن انسان همه چیز نیست؛ بلکه در قبال این آزادی و حق انتخاب فرد مسیری را انتخاب می‌کند که در قبال نتایج این انتخاب مسئول است. اگر مسیر انتخاب شده را به‌عنوان حقیقت در نظر بگیریم در این زمینه آزادی جنبه منفی حقیقت و

مسئولیت‌پذیری جنبه مثبت آن است؛ لذا، همراهی آزادی و مسئولیت‌پذیری است که سبب می‌گردد بگوییم انسان مسیر منطقی را با اختیارات خود انتخاب نموده است. در دید مطهری انسان بودن به معنای مسئول بودن است. انسان خود مسئول سعادت و شقاوت خویش است. مطهری با تأکید بر انواع ارتباط بر این عقیده است که انسان مختار، با آزادی عمل دست به انتخاب‌هایی می‌زند که این انتخاب‌ها برای وی مسئولیتی در قبال سایر انسان‌ها، جهان هستی و در واقع در برابر خدا ایجاد می‌کند.

از سویی، به عقیده یاسپرس، آزادی وجودی مجزا از انسان ندارد که بتوان به طور عینی به آن نگریست. یاسپرس نیز وجه تمایز انسان و حیوان را آزادی می‌داند به گونه‌ای که خود (انسان) بر این آزادی که دارد آگاه است. به عقیده یاسپرس، هر چند آزادی انسان مطلق به نظر می‌رسد؛ اما در جهانی که در آن زندگی می‌کنیم جنبه نسبی دارد. به عبارتی، آزادی هر فرد زمانی پدیدار می‌شود که فرد به مخالفت با طبیعت محض برخیزد. انسان همواره در مقابله با امکانات مختلفی وجود دارد و ناگزیر است که امکانی را انتخاب کند. دیدگاه یاسپرس پیرامون آزادی دیدگاهی منفی است (اعتقاد به آزادی منفی). زیرا وی بر این باور است انسان زمانی دست به انتخاب می‌زند که در میان اموری قرار گیرد که آزادی‌اش را محدود کرده‌اند. به عقیده یاسپرس آزادی اراده و اختیار مبنای مسئولیت است و این از خصوصیات بارز انسان است و از آنجا که آزادی با انتخاب همراه است، این انتخاب‌ها مسئولیت‌های اخلاقی را به دنبال دارد (یاسپرس، ۱۹۹۱: ۲۰۵).

یاسپرس دانش و آگاهی را از ملزومات آزادی انسان می‌داند و معتقد است این دانش و آگاهی یکی از عوامل تمایز بین انسان و حیوان است. زیرا تنها زمانی ما دست به انتخاب می‌زنیم که از امکانات پیش رویمان آگاهی داشته باشیم. اگر از امکانات آگاهی نداشته باشیم در این صورت مفهوم اختیارمند بودن انسان عبث خواهد بود؛ لذا، آگاهی از مفاهیم اساسی اختیار است؛ لذا، آگاهی از انتخاب‌ها است که معنای اختیار را روشن می‌نماید. همچنین، به عقیده یاسپرس انتخاب‌های آدمی دارای پیامدهای متعددی می‌تواند باشد؛ لذا، انسان اصل به‌راحتی نمی‌تواند در مقابل انتخاب‌هایش بی‌تفاوت باشد؛ زیرا احساس مسئولیت می‌کند. خاستگاه این مسئولیت احساس ترس، گناه و دل‌شوره‌ای است که فرد در انتخاب‌هایش با آن مواجه است (همان).

بنابراین، به عقیده وی آزادی و اختیار در تمامی عملکردها و تجربه‌های انسان، اصلی مسلم تلقی می‌شود. او معتقد است این انسان است که در همه این موارد، با اختیار خویش، راه خود را انتخاب نموده و با هر انتخابی، خود را می‌سازد و در واقع، مسئولیت ساختن خود را بر عهده می‌گیرد. پس با این مسئولیت، آینده و سرنوشت خود را از طریق انتخاب‌های آزادی که می‌کند، در دست می‌گیرد.

نتیجه‌گیری

با مروری بر مطالعات انجام‌گرفته پیرامون آزادی در اندیشه شهید مطهری و یاسپرس می‌توان بیان داشت مهم‌ترین تفاوت‌هایی که در دیدگاه شهید مطهری و یاسپرس در مورد آزادی وجود دارد این است که در دیدگاه مطهری آزادی هدف نیست؛ بلکه وسیله‌ای جهت دستیابی به کمال انسانی است. ممکن است با استفاده از این آزادی انسان به قعر حیوانیت و یا به اوج انسانیت برسد. انسان‌ها به شرط داشتن آزادی صرف به سرمنزل مقصود نخواهند رسید و باید از راهنمایی که خداوند متعال جهت هدایت انسان‌ها فرستاده است بهره‌گیرند. اما در دیدگاه یاسپرس آزادی و اختیار انسان را منبع ارزش‌ها می‌دانند و می‌گویند هدف آزادی چیزی جز آزادی نیست. آن‌ها معتقدند انسان حتی در برابر قوانین طبیعی آزاد است و می‌تواند مقاومت کند و آزادی خود را بسازد به نظر آن‌ها آزادی انسان مطلق است و هیچ‌چیز نمی‌تواند آزادی انسان را محدود کند. یاسپرس، هر تقیدی را ضد انسانیت می‌دانند و تنها معیار ارزش‌های انسانی را آزادی می‌دانند. از دیدگاه یاسپرس انسان موجودی آزاد است و می‌تواند سرنوشت خود را بسازد و ارزش‌های تازه‌ای را خلق نماید و راز بند دنیا رها کند و تعالی پیدا کند. آن‌ها برای آزادی تعریفی ارائه ننموده‌اند؛ اما برای آن ویژگی‌هایی متصور است. زیرا برای تعریف آزادی نیاز به موضوع است. از نظر آن‌ها آزادی چیز پویا و در نتیجه غیر قابل ادراک است. درحالی که شناخت هر چیز مستلزم دستگامی از محدودیت‌هاست. اما جایی که محدودیت‌ها وجود دارد آزادی نیست. به عبارتی، من از آزادی خود یقین دارم، اما نه از راه تفکر، بلکه با عمل وجودداشتن. از سویی، از نظر استاد مطهری، آزادی انسان در گرو اراده، عنایت و مشیت الهی است؛ لذا، آزادی انسان خواست خداست.

به عقیده وی، انسان چون عاقل است آزاد است. در اندیشه وی، رابطه تنگاتنگی بین آزادی و عقل برقرار است.

به‌رغم تفاوت‌های این دو اندیشمند در مقوله آزادی، هر دو انسان را موجودی پیچیده معرفی کرده که از چند بعد قابل بررسی است. ضمن اینکه نقطه تمرکز و اشتراک یاسپرس و شهید مطهری بر این مطلب استوار است که آزادی حق طبیعی هر انسان است مشروط بر این که در امتداد آزادی الهی قرار گیرد و مانع آزادی دیگران نباشد. بنابراین از نظر این دو اندیشمند آزادی معنوی بسیار حایز اهمیت است.

در پایان، پیشنهاد می‌شود، در جهت توسعه گفتمان‌های حکمی و فلسفی، اندیشه‌های یاسپرس و سایر فیلسوفان متأله و خداپاور اگزیستانسیالیست، با سایر متفکران و فیلسوفان اسلامی مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد.

منابع

- اوجینو کاوانا، آندره و نانی، آندره (۱۳۹۶)، *نظریه‌های آگاهی در فلسفه ذهن و مغزپژوهی امروز*، ترجمه سعید صباغی‌پور، تهران: ارجمند.
- بابایی، غلامرضا (۱۳۸۲)، *فرهنگ سیاسی*، تهران، انتشارات آشیان، چاپ اول.
- برلین، آیزیا (۱۳۶۸)، *چهار مقاله در باره آزادی*، ترجمه محمدعلی موحد، تهران: خوارزمی.
- بلاک‌های، د.ج (۱۳۵۷)، *اندیشه هستی*، ترجمه باقر پرهام، تهران: طهوری.
- دژاکام، علی (۱۳۷۷)، *معرفت دینی (تحلیلی از نظرگاه‌های شهید مطهری)*، تهران: مرکز پژوهش‌های اسلامی.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۲)، *لغت‌نامه*، تهران: دانشگاه تهران.
- کین، سم (۱۳۹۳)، *گابریل مارسل*، ترجمه: مصطفی ملکیان، تهران: هرمس.
- مارسل، گابریل (۱۳۸۲)، *فلسفه اگزیستانسیالیسم*، ترجمه: شهلا اسلامی، چاپ دوم، تهران: نگاه معاصر.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۱)، *دین و آزادی*، قم: مرکز مطالعات و پژوهش‌های حوزه علمیه.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۵)، *ختم نبوت*، مجموعه آثار، تهران: صدرا.
- _____ (۱۳۷۰)، *فطرت*، تهران: صدرا.
- _____ (۱۳۷۲)، *جامعه و تاریخ*، تهران: صدرا.
- _____ (۱۳۷۴)، *علل گرایش به مادیگری*، تهران: صدرا.

-
- _____ (۱۳۸۶)، مجموعه آثار، تهران: صدرا.
 - _____ (۱۳۷۳)، فلسفه اخلاق، تهران: صدرا.
 - _____ (۱۳۸۹)، بیست گفتار، تهران: صدرا.
 - _____ مک کواری، جان (۱۳۷۷)، فلسفه وجودی، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، تهران: هرمس.
 - _____ نصری، عبدالله (۱۳۸۹)، خدا و انسان در فلسفه یاسپرس، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
 - _____ (۱۳۸۳)، انسان از دیدگاه اسلام، تهران، پیام‌نور.
 - _____ نقیب‌زاده، میر عبدالحسین (۱۳۷۲)، در آمدی به فلسفه، تهران: طهوری.
 - _____ نوالی، محمود (۱۳۷۹)، فلسفه‌های اگزیستانس و اگزیستانسیالیسم تطبیقی، تبریز: دانشگاه تبریز.
 - _____ (۱۳۸۳)، نگرش اگزیستانسیالیستی در حوزه‌های فلسفه، انسان، شناخت، فلسفه تطبیقی، مجموعه مقالات، تبریز: دانشگاه تبریز.
 - _____ وال، ژان آندره (۱۳۷۲)، پدیدارشناسی و فلسفه‌های هست بودن، ترجمه یحیی مهدوی، تهران: خوارزمی.
 - _____ (۱۳۵۷)، اندیشه هستی، ترجمه: باقر پرهام، تهران: کتابخانه مرکز اسناد و مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
 - _____ یاسپرس، کارل (۱۳۵۷)، افلاطون، ترجمه محمدحسن لطفی، چاپ اول، تهران: خوارزمی.
 - _____ (۱۳۷۴)، عالم در آیین تفکر فلسفی، ترجمه: محمود عبادیان، تهران: پرسش.
 - _____ (۱۳۷۸)، کوره راه خرد: در آمدی به فلسفه، ترجمه: مهبد ایرانی طلب، تهران: قطره.
 - _____ نقیب‌زاده، میر عبدالحسین (۱۳۷۲)، در آمدی به فلسفه، تهران: انتشارات طهوری.
 - Babaei, Gholamreza (2003), *Political Culture*, Tehran: Ashian Publications, first Edition.
 - Berlin, Isaiah (1989), *Four Articles on Freedom*, translated by Mohammad Ali Movahed, Tehran: Kharazmi.
 - Dekhoda, Ali Akbar (1993), *Dictionary*, Tehran: University of Tehran.
 - Caine, Sam (2014), *Gabriel Marcel*, translated by Mostafa Malekian, Tehran: Hermes.
 - Marcel, Gabriel (2003), *Philosophy of Existentialism*, translated by Shahla Eslami, first and second editions, Tehran: Contemporary View.
 - Mesbah Yazdi, Mohammad Taghi (2002), *Religion and Freedom*, Qom: Center Of Cultural Studies and Research, Seminary, first Edition.
 - Motahari, Morteza (2007), *Collection of works*, Tehran: Sadra.
 - Motahari, Morteza (2010), *Twenty Speeches*, Tehran: Sadra.

-
- Macquarie, John (1998), *Existential Philosophy*, translated by Mohammad Saeed Hanaei Kashani, Tehran: Hermes.
 - Nasri, Abdullah (2010), *God and Man in the Philosophy of Jaspers*, Tehran: Islamic Culture Publishing Office.
 - Nasri, Abdullah (2004), *Man in the perspective of Islam*, Tehran: Payame Noor.
 - Naqibzadeh, Mir Abd al-Hussein (1993), *Introduction on Philosophy*, Tehran: Tahoori.
 - Navali, Mahmoud (2000), *Philosophies of Existential and Comparative Existentialism*, Tabriz: University of Tabriz.
 - Navali, Mahmoud (2004), *Existentialist Attitudes in the Fields of Philosophy, Humanity, Cognition, Comparative Philosophy*, Collection of Articles, Tabriz: University of Tabriz.
 - Wall, Andre John (1993), *Phenomenology and Philosophies of Existence*, translated by Yahya Mahdavi, Tehran: Kharazmi.
 - Wall, Andre John (1978), *The Thought of Existence*, translated by Bagher Parham, Tehran: Library of the Center for Documents and the Center of the Great Islamic Encyclopedia.
 - Jaspers, Carl (1978), *Plato*, translated by Mohammad Hassan Lotfi, first edition, Tehran: Kharazmi.
 - Jaspers, Carl (1995), *The World in the Mirror of Philosophical Thought*, translated by Mahmoud Ebadian, Tehran: Porsesh.
 - Jaspers, Carl (1378), *The Furnace of Wisdom: An Introduction on Philosophy*, translated by Mahbod Iranitalab, Tehran: Qatreh.
 - Jaspers, K., (1991), *Nachlaß zur philosophischen Logik*, hrgs. von H. Saner/M. Hänggi, München, Piper Verlag.